

در شاه عبدالعظیم درنگ کرده چشم بر اه شاه و وزیران نشسته بودند. نمایندگان شمالی و اتریش با همراهان خود بشهر باز گشتند. ولی سفیر آلمان پرنس رویس همسراه کوچندگان رفت. از آنسوی کوچندگان بقم رسیده و از آنجا نگذشتند و با آنکه نیامدن شاه و وزیران نقشه آنان را بهم زده بود دست از کار نکشیده و بکوشش آغاز کردند. اینست آنچه ما از داستان کوچیدن دانسته ایم.

در این پیش آمدها آنچه شگفت است رفتار دربار و دولت میباشد. این درخور اندیشه است که آیا داستان بهمان سادگی بوده، و راستی را شاه و وزیران همراهی با کوچندگان میخواستند و در آن ساعت آخر پشیمان شده اند، یا از نخست اندیشه همراهی نمیداشته اند و آن همداستانی که نشان میداده اند جز زویه کاری نبوده و در دل های خود جز بیرون کردن تند روان را از تهران نمیخواستند. آیا کدام یکی از اینها بوده؟! آیا کدام یکی را آسانتر توان پذیرفت؟!.

بسیاری از خود کوچندگان این دوم را میگویند، کسانی هم اینرا میپذیرند ولی از مستوفی هواداری نموده میگویند خواست او نگهداری کشور بود و چون میدانست ایران تاب جنگ با روس را ندارد با آن همداستانی نمینمود. میگویم: اگر چنین بودی بایستی اندیشه خود را آشکار گوید و به پیشرفت آن کوشد. نه آنکه سران آزادی را بکوچیدن و جنگیدن با روس برانگیزد و خود کنار ایستد. این کار مستوفی نتیجه اش آن بود که جنگهایی در ایران روی دهد و روسیان بهانه پیدا کرده سپاه بیاورند و در پایان جنگ همان را دستاویز کرده بیرون نروند و از آنسو جنگجویان ایرانی در سایه همراهی نکردن دولت ناتوان باشند و کاری نتوانند. هر روی پیش آمد را که بگیریم رفتار دربار و دولت ناستوده بوده و زیان بسیار بزرگی را در بر میداشته، و این نیک می- رساند آن را که بارها گفته ایم: اینان در بند سود کشور چندان نبوده اند که در بند سود خودشان.

در همان روزها که در تهران این شور و تکان برخاسته و سران آزادی میکوچیدند و دسته های سپاه روس پیایی از بندر پهلوی بخشگی در آمده و با هنگ قزوین رو بر اه می آوردند، اینها از میدان قفقاز برداشته شده و بفرماندهی ژنرال بارانوف که سپس

در ایران بنام گردید باینجا فرستاده میشدند، ژنرال یودنیچ فرمانده قفقاز باین تن در میداد که از سپاه آنجا کم کرده و بایران فرستد و از اینراه بدرزای میدانگاه خود فرسنگها بیفزاید. از دیده جنگی این لشکر فرستادن بزبان روسیان بود، ولی از دیده سیاست بسودهایی امید می بستند و این بود وزارت خارجه آنرا میخواست و دولت انگلیس برای جلوگیری از راه یافتن کارکنان آلمان به هندوستان و افغانستان فرستادن چنان سپاهی را بایران در بایست میسرمد، از اینراه فرمانده قفقاز ایستادگی نموده آنرا پذیرفت.

ژنرال باراتف با دسته های نخستین سپاه روز بیست و دوم آبان (یکم نوایبر) بقزوین رسید و دسته های دیگر که بیشتر آنها سواره بودند از پی می آمدند و تا بیست روز دیگر همه لشکر که بیش از دوازده هزار بودند در قزوین گرد آمدند، که تا این هنگام کمیته دفاع ملی نیز بآراستن لشکری در قم و آن پیرامونها فیروزمند شده بود.



از آنسو در همانروز هاداستان دیگری در همدان رخ داد، و آن اینکه با دستور کمیته دفاع ملی و رئیس ژاندارم دسته ژاندارم و سوارانی که آلمانیان بنام مجاهد در آنجا گرفته بودند بهمدستی آزادیخواهان شهر بآن شدند، که کونسولهای روس و انگلیس و یکدسته قزاق ایرانی را که بفرماندهی سر کردگان روس در آنجا بودند از شهر بیرون کنند و آنجا را بدست گرفته در برابر سپاهیان باراتف سنگری پسید

آوردند، و چون قزاقان بالای تپه مصلی جایگاه استواری بنیاد نهاده و روز آگاه می‌زیستند می‌بایست با یک تاختن ناگهانی دلیرانه آن کار را بانجام رسانند. این بود شب سی‌ام آبان نزدیک به نیمه شب ناگهان از چهار سو بمصلی تاخت بردند و در آن دل شب با تفنگ و توپ بجنگ و شلیک سختی برخاستند، مردم شهر که از چگونگی آگاه نبودند با آواز شلیک از خواب بیدار شدند. تا سپیده دم جنگ بسختی میرفت و بسیاری از دوسو کشته گردید و سرانجام قزاقان تاب ایستادگی نداشته و سنگرها را رها کرده و بگریختند و یکدسته از آنانکه در کاروانسرا جا داشته و هنوز ایستادگی مینمودند یاور محمد تقی خان رییس ژاندارم با زبان نرم آنانرا رام گردانیده جلو کشتار و خونریزی را گرفت. این کار که نخستین هنر آزمایی جنگجویان ایرانی بود در سایه دلیری و کاردانی یاور محمد تقی خان بچاپکی و نیکی انجام گرفت و همدان بدست آنان افتاد. کونسولهای روس و انگلیس شبانه فرصت جسته بادیگران از کارکنان دو دولت و هواداران ایشان گریخته بودند.

این پیش آمده ها نتیجه های بسیاری را در پی داشت و کشور را بحال دیگر انداخت، از آنسوی در ایران میدان جنگ نوینی باز شد که در یکسوی آن دسته - های جنگ آزموده ژنرال باراتوف با افزار و آرایش بسیار، و در یکسو مجاهدان و ژاندارمهای ناآزموده ایران بی افزار و آرایش می‌ایستادند، و پس از جنگ مجاهدان تبریز در آذرماه ۱۲۹۰ (محرّم ۱۳۳۰) این دوم بار جنگ آزادیخواهان ایران با قزاق و سالدات دولت خود کامه روس بود. خواهیم دید دامنه این جنگ ها تا کجا کشید و داستان آنها را کم یا بیش خواهیم نوشت.

از اینسوی تهران از تند روان و جنگ خواهان تپه گردیده و بیمی که روسیان از پایتخت میداشتند از میدان برخاست، و دولت از فشار رها گردید، و گفتگوی بردن پایتخت با سپهان از زبانها افتاد. نیز مجلس سوم که یکسال کمتر از آغاز آن گذشته بود در نتیجه کوچیدن بیشتر نمایندگان از میان رفت، اگرچه دولت تا یک هفته و بیشتر با تلفون یا تلگراف با نمایندگان که در قم می‌بودند گفتگو میداشت و با آنان پیشنهاد بازگشت مینمود، و چند تنی از اینان - از عدل‌الملک و میرزا محمد

علیخان بامداد و دیگران، باز گشتند. ولی باز شماره کمتر کم بود و بهارستان همچنان بسته ماند، و این بود پایان مجلس سوم.

می باید گفت: خواهند کان جنگ با روس از خواهند کان جدا کردید، و آن دو دستگی که از آغاز جنگ جهانگیر در تهران پیدا شده در نهان مایه کارشکنی بود، از این پس با شکار افتاد و کارشکنی این زمان رویه سخت تری بخود گرفت، زیرا که کوچند کان در قم خود را آزاد دانسته بهمدستی پرنس روییس و مسیو شونمان از هیچ کوششی بزبان روس و انگلیس باز نمی ایستادند. کمیته دفاع ملی خود را بجای دولت گزارده بهر کاری برمیخواست: سپاه میآراست، «خورشید سرخ» بنیاد می نهاد، و شهر و میان ایلات فرستاده مردم را بسوی خود میخواند.

چنانکه گفتیم در کام نخست در همدان بادست ژاندارهها و مجاهدان آنجنگ را برپا کرد و شهر را بدست گرفت، همچنین در عراق ژاندارهها کار کنان روس و انگلیس را بیرون کردند. نیز در همین روزها در شیراز سر کردگان ژاندارم بکار بر- خاسته و کونسول انگلیس و رییس بانک شاهنشاهی را گرفته و با بستگان و زنانشان بیرون فرستادند و شهر را در دست داشتند که این نیز بی آگاهی از کمیته نبود.

این کارها هنگامی رخ میداد که در تهران گفتگویی برای بستن پیمان بادو دولت میرفت، زیرا انگلیسیان پس از پیش آمد کوچیدن پا پیش گزارده و در برابر آنکه دولت کوچند کان را باز گرداند و آلمانیان و عثمانیان را از کشور بیرون کند چیز هایی را بسود ایران پیشنهاد نموده و بیشتر وزیران و سران آنرا باخوشی پذیرفته بودند و در پیرامونش گفتگو میشد.

بدینسان در کشور دودولت پیداشده بوارونه کاری میکوشیدند و هر یکی رنجهای آن دیگر را هدر میساختند، زیرا کمیته دفاع ملی که بیک کار بزرگی برخاسته و مردم را بسوی خود میخواند در بسیار جاها مردم بی یکسویی دولت را پیش کشیده خواجش آنرا نمی پذیرفتند. باهمه خشمیکه در همه جابروسیان برخاسته بود بسیاری بهمین دستاویز از یآوری بایشان باز می ایستادند.

از اینسو گفتگوی پیمان که در تهران می رفت با انگیزه کمیته دفاع ملی در

کاشان و کرمانشاهان و دیگر جاها مردم بیاشفتند و بازارها را بسته و تلگرافهای سخت  
 بتهران فرستادند. با اینکه این پیمان اگر بسته شدی بسود آینده و آرزوی ایران  
 بودی. و میبایست کوچندگان بهمین اندازه نتیجه بس کرده و با بسته شدن آن  
 دشمنی نمایند و مردم را که از روی خامی و بدستاورز «اتحاد اسلام» و مانند آن آشفته  
 بودند بجای خود نشانند، در آرزوی برای مردم خام ایران بسیر سخت بودی که بنام  
 بهره مندی کشور خشم خود را فرو نشانده و بچنان پیمانی تن در دهند، ولی اگر  
 سردستانان یکدل و یکزبان بودندی توانستندی آنانرا رام گردانند.

بینید: چگونه سررشته کم گردیده و چگونه کارهای کشور بازیچه هوسبازها  
 بوده است. شکفت تراز همه آنکه میشنویم مستوفی در همین هنگام باز با کوچندگان  
 همدل و همراز بوده، و کسانی که از سرشناسان ایشان بتهران آمده و او را دیدم و اندیشه اش  
 را در باره پیش آمدها میخواستند مستوفی باز رفتن و با آلمانیان پیوستن را می سپرد  
 و باز نوید کوچیدن دولت میداده. با آنکه در آشکاره با تلگراف و تلفون نمایندگان  
 را بتهران باز میخوانده در نهان با آنان دستور باز نیامدن میداده، نیز میشنویم پیمان  
 پیشنهادی انگلیسیان را چندان نگه داشته و با گفتگو جلو گیری از انجام آن کرده  
 تا شکست سازه و رباط کریم برای مجاهدان پیش آمده و از آن پس دیگر انگلیسیان  
 آنرا دنبال نکرده اند.

اینها همه شکفت است و ما نمیتوانیم خواست مستوفی را از این کارها بفهمیم  
 و در باره آنها داوری کنیم، باید بگوییم این مرد با همه آنکه ساده مینموده بسیار  
 تودار بوده و کارهایش درون دیگری داشته.

## جنگهای کوچندگان با همپاه روس و شکست یافتن ایشان

کوچندگان چون در قم گرد آمدند بشوراندن مردم و بسیج کردن سپاه برخاستند و پیش از همه بآبادگی میکوشیدند. گذشته از دسته های ژاندارم که در قم و عراق و همدان زبردست خود میداشتند و سرکردگان سویدی نیز فرمانبرداری مینمودند، و گذشته از مجاهدان آذربایجان و سوارانی که آلمانیان در اسپهان و دیگر جاها گرفته بودند از همه جا سوار میخواستند و شهرها و میان ایلها کسان فرستاده کمک می طلبیدند.

از کسانی که بایشان پیوستند سالار ناصر خلیج بود که بادهای سوار بقم آمدند همچنین دسته هایی از شاهسون بغدادی و اینانلو با آنجا رسیدند، نیز نایب حسین کاشانی و پسران و سواران او که در دز محمد علیخان بودند چون بتنگنا افتاده و راه گریزی نمیداشتند این پیش آمد را فرصت شمرده بنام کمک بکوچندگان پیوستند. ظفر نظام همین رفتار را کرد، نیز چراغعلیخان بختیاری که همآورد نایب و پسرانش بود بنام همچشمی از کاشان بیرون آمده بکوچندگان پیوست. این سه دسته که از راهزنان و دزدان بودند همدستیشان مایه بدنامی شده و بهانه بدست بدخواهان میداد که به سرزنش و ریشخند برخیزند و این بدتر که اینان کاری نیز نتوانستند و خواهیم دید که آن توانایی که در کار راهزنی و دزدی از خود نشان داده بودند در جنگ بادشمنان کشور نشان ندادند و بدنامی چند ساله از خود دور کردن نتوانستند.

هم باید نوشت که چند تن از سران قزاق هم بنام ایراندوستی و غیرتمندی از

دیگران جدا گردیده و با کوچندگان بقم آمده بودند و آنان نیز از جنگیان شمرده میشدند.

در اسپهان و کاشان و زنجان و اراک و دیگر جاها مردم بشور آمده و مشق سر بازی میکردند که ورزیده شده و بیاری کوچندگان شتابند و بسیج افزار جنگ میکردند، دسته‌های بزرگی از سنجایی و دیگر ایله‌ها بکرمانشاهان آمده و در آنجا برای یاری آماده میایستادند. با همه کارشکنی که عنوان بی‌یکسویی دولت میکرد باز پیشرفت بزرگی در کار دیده میشد.

امیر حشمت و یاران او چون اسب برای سواری نداشتند آهنگ اراک کردند که در آنجا اسب و زین و دیگر افزارها بخرند و پس از آمادگی باز کردند. یاور محمد تقیخان و همدستان او که همدانرا گرفته بودند تا آوج پیش رفته در آنجا و در سلطان بلاغ سنگر بستند. نیز کمیته در ساوه لشکرگاه ساخته سواران خلیج و دیگران را که گرد می‌آمدند با آنجا فرستاده و روز بروز شماره آنان را انبوه میکردانید. هنوز سر رشته بدست کمیته دفاع ملی بود ولی مدرس و دیگران بایراد برخاسته آزرده می‌نمودند و در میانه دوسخنی پیش آمده و مایه کارشکنی دیگر بود.

یکی از کارهای کمیته پراکندن روزنامه‌ای بژلاتین بود که تلگرافها و دیگر آگاهیه‌ها را مینوشت. یکی دیگر پدید آوردن دستگاهی بنام «خورشید سرخ» که دستور آنرا نوشته و کسانیرا از مشاورالدوله و دیگران براه بردن آن برگزیدند و این نخستین بنیاد «شیر و خورشید سرخ» در ایران بود.

اینها آمادگیهای کوچندگان بود. از آنسوی روسیان نیز آماده میشدند. ژنرال باراتوف از نیمه‌های آذرماه بکار برخاست و نخست دودسته سوار بایکسرهنگ بر سر یاور محمد تقیخان و همراهان او فرستاد، نزدسته دیگری را بر سر ساوه روانه کردانید. آندسته‌ها نخست در آوج بجنگ پرداختند و پس از آن روزهای شانزدهم و هفدهم آذر را در گردنه سلطان بلاغ رزم کردند. ژاندارم هادلیرانه جنگ میکردند ولی در سایه کمی‌افزار و شماره و دیگر کمی‌ها ایستادگی توانسته کام‌بگام‌پس‌مینشستند. یک جنگی نیز در نزدیکی همدان رخ داد، ژاندارمها و مجاهدان شبانه همدانرا رها

کرده و تا پل شکسته پس نشستند، روسیان روز بیست و سوم آذر (دوم داکبر) بهمدان رسیده و شهر را بدست گرفته و دسته هایی را بکنگاور و سنندج فرستادند. خود یاور محمد تقیخان انگیزه این شکست را چنین باز مینماید: «بواسطه عدم اتحاد و تذبذب و تردید و عدم صمیمیت هیئت رئیسه و احزاب مختلفه و فقدان اسلحه استقامت در مقابل قوای عظمه ممکن نگردید و حرکت آلاستیکی شروع شد».

شبیکه ژاندارمها از همدان گریختند سالار لشکر پسر فرمانفرما را که حکمران آنجا بود هم با خود بردند و بامدادان که مردم آگاه شدند و از آنسوی روسیان نزدیک می گردیدند سخت بترسیدند و بدست و پا افتادند، ولی روسیان بآرامی بشهر درآمدند و جز بکسانی که بدگمان بودند آزاری نرسانیدند.

روسیان در باره این جنگها آگهیها در تهران و پتروگراد پراکنده کردند و روتر نیز آگهیهایی داد. در باره جنگ آوج روتر چنین آگهی داد:

« پتروگراد - آگاهی رسمی داده شده که در نزدیکی همدان روسیان یک نیروی پدید آمده از ۵۰۰ تن سواره و پیاده ژاندارمهای باغی و ۱۲۰۰ تن سپاه مزدور آلمان و عثمانی را که دو توپ نیز همراه می داشتند شکست دادند. دشمن گریخته و انبوهی کشته و زخمی بجایگزارده است، سپاه روس بجلو میروند».

در باره جنگ سلطان بلاغ آگهی داد:

« پتروگراد - ۱۰ دسامبر ( ۱۹ آذر ) سپاه روس گردنه سلطان بلاغ را گرفته اند. ژاندارمها و دسته های مزدور آلمان با سرپرستی سرکردگان آلمان و عثمانی برای پدید آوردن ایستگاههای استوار در آنجا در دو هفته آخر بسیار کار می کردند. راه همدان اکنون باز است و دشمن بیروسامان گریخته است».

خود ژنرال باراتوف در فرمانیکه در سال ۱۹۱۸ بیرون داده و داستان کارهای چند ساله و سپاه خود را در ایران در آن فهرست وار یاد کرده در باره این جنگها چنین میگوید:

«مقارن ۲۰ نومبر (نویابر) قوای ما تمرکز خود را خاتمه دادند و مبادی حرکت خود را اشغال نمودند قوای سوارهمدان که تشکیل گردیده بود



فرماندهی سرهنگ فسنگو بسمت گردنه سلطان بلاغ که از طرف دشمن اشغال شده بود حرکت کرد و قوای سوار دیگری نیز فرماندهی سرهنگ کولسینکوف بزودی بطرف قم اعزام شد.

نزدیکی آوج اولین تلاقی قوای مقدم سوار ما با دشمن بوقوع پیوست و پس از آن در ظرف دوروز (۲۵ و ۲۶ نوامبر ۱۹۱۵) گردنه سلطان بلاغ ومواضع مستحکم آن در اثر ضربت قوای سوار ما تصرف شد.

قوای سوار مزبور بوسیله سه ستون عمل میکرد: از جبهه ستون وسط در خط شوسه، و از جناحین دو ستون مأمور حرکت تجاوزی بودند، یکی ستون سرهنگ یا کواف و دیگری ستون سرهنگ ۲ لشنکو. ستونهای مأمور بحرکت تجاوزی ناگزیر بودند از راه کوهها و معابر سخت کوهستانی عبور کنند.

پس از محاربه سلطان بلاغ محاربات دیگری نیز بوقوع پیوست که بفتح ما منتهی گردید منجمله محاربه در نزدیکی همدان بوسیله قوای سرهنگ فسینکو...)\*

ژاندارمها در پل شکسته هم بیش از سه روز ایستادگی نتوانستند ولی این بار گردنه اسد آباد را سنگر کرده بایستادگی پرداختند و در اینجا، و در کنگاور، و در گردنه بید سرخ، و صحنه، و بیستون در هر یکی جنگهای بس سختی کردند و از روسیان بسیار کشتند. هر شب اتومبیلها و گاریهای روسیان پراز کشته و زخمی بهمدان در می آمد.

در آن هنگام زمستان که برف و سرما سراسر بیابانرا کرفته بود و سرگردانها جنگهای خونریز میرفت وجوانان غیرتمند ایرانی بنام نگهداری کشور جانفشانیهای تاریخی مینمودند، اگرچه در برابر فزونی شماره روسیان و برتری افزار و آراستگی آنان ناگزید شده پس مینشستند ولی کام بگام سنگر بسته و دلیرها مینمودند.

ژنرال باراتفوف درباره این جنگها میگوید:

« محاربات شدیدی در نزدیکی کنگاور بوسیله قوای سرهنگ بارن میدم و در گردنه بید سرخ، صحنه، بیستون، و کرمانشاهان بوسیله قوای سوار ژنرال افسارلوف بفتح ما بوقوع پیوست.»

(\*) این نکته از کتاب «تاریخ نظامی جنگ بین الملل» آورده میشود و اینست بدانسانکه هست آورده بشود،

ولی چنانکه گفته ایم در این نکته، ها تاریخ بولیوسی بکاررفته.

در این هنگام در ساوه نیز جنگ آغازیده بود. از سران کوچندگان میرزا سلیمانخان و سردار گل و چند تن از شناختگان دموکرات، و از سران سواره سالار ناصر خلیج و نایب حسین و ماشاءالله خان و ظفر نظام و دیگران اینجا بودند، گذشته از سوارهای خلیج و شاهسون بغدادی و اینانلو دسته‌ای از ژاندارم در جنگ یا در میان میداشتند، نیز از شهرها داوطلبان میرسیدند. از اراک آقا نورالدین مجتهدبنام جهاد با یکدسته رسیده بودند. در لالکان نزدیکی ساوه جنگ میرفت و ایرانیان با همه ناآزمودگی و کمی افزار و پستی تفنگها که باندازه تفنگهای روسی گلوله نمیراند دلیرها نموده و ایستادگی میکردند، و تا چند روز فیروزی از سوی اینان بود. از روسیان بسیاری را کشتند و یکی هم از سرکردگان بود، و تفنگ و افزار بسیار از آنان گرفتند. این فیروزی چندان بود که روزنامه‌های بدخواه تهران (چون عصر جدید) هم آنرا نوشتند. یکهفته بیشتر جنگ برپا بود و روز بروز بشماره و آزمون‌های ایرانیان می‌افزود.

جای افسوس است که داستان این جنگها را ننوشته‌اند. ییکانگی ایرانیان با این داستانها تا بجایی رسیده که کسیکه در میان کوچندگان بوده و در همانروزها از ساوه گذشته چون داستان این جنگها را میپرسم نمیداند و پس از گفتن من است که بیاد می‌آورد. بیچارگان از بسکه سرزتش و ریشخند و بدگویی شنیده‌اند خود نیز ارجی بآن کارها نگزارده و در اندک زمانی فراموش کرده‌اند.

در این میان که در ساوه جنگ میرفت کمیته درقم یک نقشه دلیرانه (اگر نگویم: بیباکانه) را دنبال میکرد و آن اینکه یکدسته برسر تهران فرستد و آن شهر را گیرد. برای این بامیرحشمت دستور فرستاد که ازاراک روانه ساوه گردد. اینان در اراک اسب وزین خریده و نیک آماده گردیده و دسته‌ای از سواران چاپلق بسر کردگی پسر امیر مخم و مهدیقلی میرزا و گروهی از مردم خود شهر بسر کردگی حاجی آقا عبدالعظیم (نوه حاجی آقا محسن) بایشان پیوسته بودند. چون دستور کمیته رسید از راه خلجستان روانه گردیدند. از آنسوی دسته دیگری برای رسیدن باینان بسر کردگی

سردار محیی و سرهنک ابوالحسن خان زند (از سر کردگان ژاندارم) و چراغعلیخان بختیاری در قم بسیج میشد.

امیرحشمت چون به قاضی (غازی؟) یکی از دیههای خلجستان رسید دو باره دستور آمد که در ساوه فشنک و پول باندازه دربايست بجنکجویان آنجا داده و خود روانه رباط کریم گردد، که در آنجا دسته سردار محیی نیز رسد و با هم آهنک تهران کنند.

اینان بدانسان بساوه رسیده و یک شب مانده و با دسته ای از ژاندارم که سر - کردگی محمد حسین میرزا از آنجا همراهی نمود و رویهم شماره شان کمتر از دو هزار تن می شد روانه گردیدند. فردای آن که یکشنبه بیست و هفتم آذر (۱۱ صفر) بود باز جنک آغازید و روسیان که بر شماره شان افزوده شده و فشار بیشتر گردانیده بودند چیرگی می نمودند و ایرانیان ایستادگی نتوانستند و از جا در رفتند و روی بگریز و پراکنندگی آوردند و چون سپاه ورزیده نبودند در جای دیگر نایستاده هر دسته ای رو بگریز نهادند. شبانه که اینان بقم رسیدند و کمیته کوچندگان از چگونگی آگاه شدند ناگزیر آهنک کوچ کردند و پیش از آنکه آفتاب در آید راه افتاده بسوی کاشان رفتند، مشهدی محمد علیخان که این هنگام در قم بوده میگوید بکرشته قورخانه در نگهداری من بود و چون دیدم همه رفته اند ما نیز آنها را بار کرده از پشت سر روانه گردیدیم.

روسیان باین فیروزی خود هم ارج بسیار نهادند و در تهران و پترسبورگ آنرا آکهی دادند. آنچه را که در تهران چاپ و پراکنده کرده اند در اینجا می آوریم.

۱۴ صفر ۹ دکابر ۱۹۱۵ - بطوریکه فرمانده قشون امپراطوری اطلاع میدهد روز یکشنبه ششم دکابر مطابق ۱۱ صفر قشون امپراطوری ساوه را تصرف نمود اشرار و مغسبندی که برضد پادشاه قانونی و دولت شاهنشاهی قیام نموده بودند فرار اختیار کرده مقتولین و مجروحین خود را در میدان بجا گذاشتند. تعاقب اشرار دوام داشت. دیروز تمام توابع و اطراف قم توسط قشون امپراطوری اشغال شد.

سفارت امپراطوری روس اهالی پایتخت را متوجه میسازد که هر گونه اخبار راجعه به پیشرفت اشرار که کذب محض است محل اعتبار قرار نداده باور ننمایند.»

این چیزها که درساوه وقم رخ داد دسته های سردار محیی و امیر حشمت از آن آگاهی نیافتند، زیرا ژاندارمها که در راه برای پاسداری و رسانیدن آگاهی گزارده شده بودند پس از شکست ساوه گریختند و روسیان که ساوه را گرفته بودند جلو هر گونه آمد و شد را بستند. دسته سردار محیی که نا آگاهان راه می پیمودند ناگهان در کوشک (منظریه) با سپاهی از روس که از ساوه باهنگ جنگ با ایشان روانه شده بودند دچار آمد و پیداست که کاری نتوانستندی و پس از اندکی رزم ناگزیر از پس نشستن و پراکندن بودند. ما از داستان این رزم هیچ آگاهی نیافته ایم و تنها زخمی شدن سرهنگ ابوالحسن خان را شنیده ایم. این پیش آمد روز دو شنبه یاسه شنبه رخ داد.

امادسته امیر حشمت، بارانوف دسته ای را که در کرج برای ترسانیدن پایتخت نشاندند بود با توپ و مترالیوز و با گروهی از قزاقان ایرانی بر سر آنان فرستاد، و جنگیکه بنام «جنگ رباط کریم» شناخته گردیده رخ داد، و چون آقای اسمعیل یکانی همراه ایندسته بوده و آکھیهای ما در باره کارهای اینان همه از زبان اوست در باره جنگ نیز چنین میگوید:

«ما هنگام پسین بر رباط کریم رسیدیم و شب را در آنجا ماندیم. فردا که بایست سردار محیی و همراهان او برسند نرسیدند و ما آنروز را هم ماندیم شب دوم از تهران مستشارالدوله بیای تلفون آمد و امیر حشمت را خواسته و داستان شکستهای ساوه و کوشک و زخمی شدن سرهنگ ابوالحسن خان را باو آگاهی داد و چنین گفت پشت سر شما را گرفته اند و شما اکنون در تنگنا هستید، از اینسوی از کرج دسته های روسی بر سر شما می آیند». سپس سردار بهادر بیای تلفن آمده او نیز سخنانی گفت، از اینگونه که گرفتن تهران کار سختیست و اگر هم گرفتید نگهداشتن آن دشوار

است، و خواهش کرد که باز گردیم، امیر حشمت نپذیرفت و پاسخ داد: «مامیکوشیم هر چه خواهد بود باشد».

شب را خوابیدیم و بامدادان روسیان پیدا شدند. دسته علیخان سیاه کسوهی که پیش جنگ بودند نخست با آنان بکارزار پرداختند و کم کم پیش آمدند. هنوز آغازهای جنگ بود که پسر امیر مفخم و مهدی قلمیرزا با سواران چاپلقی که در باغها بودند گریختند و از میان رفتند، همچنین محمد حسین میرزا با دسته ای از ژاندارمهای خود بگریخت و ولی دستیار او صادقخان درویش (باغشاهی) نرفته و با یکدسته دیگر از ژاندارم بایستادند. پس از گریختن اینها روسیان زور آوردند و به تپه هایی که خود امیر حشمت نیز در آنجا بود نزدیک شدند، در اینجا بود که جنگ بسیار سخت شد و در این میان هم صادقخان نامی که سر کرده ژاندارمهای خود رباط کریم و با زیر دستان خود بما پیوسته بود بگریخت. امیر حشمت تا غروب ایستادگی کرد و بسیاری از مجاهدان و ژاندارمها کشته شدند. یکی از کسان بنام برادر فرج آقا یکانی بود که کشته گردید. هنگام غروب چون روسیان بسیار نزدیک شده بودند امیر حشمت و دیگران نایستاده و بیرون رفتند و این هنگام در نتیجه تاریکی نیز جنگ پایان رسید.

میکوید: «من در آبادی رباط کریم از پشت بام ژاندارمری اینها را تماشا می- کردم و چون جنگ پایان رسید روسیان سه توپ با بادی انداختند و چون دیدند کسی پاسخی نداد دیگر نیانداختند. ما نیز با شتاب قورخانه و بنه را بار کرده و راه افتادیم و از تاریکی فرصت جسته بیرون رفتیم». این بود گفته های آقای یکانی.

چنانکه در روزنامه عصر جدید نیز نوشته در این جنگ روسیان از هر باره برتری داشته اند. زیرا گذشته از توپ و متر الیوزاتومبیل جنگی (اتومبیل زره پوش) نیز همراه آورده و تفنگهایشان نیز بهتر بوده. اینها در فیروزی یک سپاه کار گرفتند. گذشته از آنکه در شماره نیز از ایرانیان فروتر بوده اند.

این پیش آمد روز چهارشنبه سیام آذر (۱۴ صفر) بود. جنگ از بامداد تا شامگاه برپا بوده، روسیان تا دیر گاه با توپ سنگرهای اینان را میکوبیدند و چون



در آثرمان این شکستهای پیایی کوچند کان ، بویژه همین شکست رباط کریم را دستاویز نکوهش و بدگویی از آنان ساخته‌اند و دروغهایی پراکنده‌اند ، از اینگونه که امیرحشمت و سران دیگر پروای جنگ نکرده و در چادر نشسته و قمار می‌باخته‌اند ، اینها سخن آنکسان است که کم می‌اندیشیده‌اند و با در پی بدخواهی می‌بوده‌اند ، اما آنچه می‌بینیم ایرانیان با آنکه شکست خورده و پراکنده شده‌اند از جنگ رو سفید بیرون آمده‌اند ، زیرا چنانکه می‌بایستی کوشید کوشیده‌اند و با کمی افزار و شمار غیرت و مردانگی شاینده از خود نشان داده‌اند . در جنگ همیشه چیره‌توان بود و آنگاه روسفیدی تنها با چیرگی نیست .

در عصر جدید مینویسد : « امیر حشمت و یارانش که سوار بودند گریختند و پیادگانرا تنها گزاردند و قزاقها با شمشیر آنان را از پا در آوردند » . این سخن اگر هم راست بوده چندان جای نکوهش نبوده ، زیرا در سپاهی که چند دسته بود و هر دسته سر کرده دیگر داشته و سامان درستی در میان نبوده از یکفرمانده چشم نتوان داشت که بایستد و پیادگانرا پیش از خود روانه گرداند . از این گذشته آقای یکانی چنین سخنی را راست نمیشمارد و میگوید : « کشتار در همان هنگام تاختن روداده و آن هنگام امیر حشمت و دیگران همه می‌باستادند و میکوشیدند » .

باری در این جنگ گروهی از ژاندارمها و دیگران کشته شدند و هفتاد تن کمابیش دستگیر افتادند . همان روز آواز توپها بتهران میرسید و شبانه آگاهی از چگونگی آمد . فردا دولت پزشکی را با اتومبیل و افزار دیگر به آنجا فرستاد که زخمیان را گرد آورند و زخم بندی کنند ، و همه را بتهران آورند و مردگان را هم به خاک سپارند .

این بود داستان جنگهای « کمیته دفاع ملی » که همگی چه در سوی همدان و چه در جای های دیگر با شکست ایرانیان پایان رسید . روسیان از قم قورخانه بسیاری بدست آوردند . هم در اراك خانه آقا نورالدین و حاجی آقا عبدالعظیم و دیگران را تاراج کردند .

چنانکه گفتیم کمیته و سران کوچند کان روانه کاشان شدند ، از سران سوار پز

نایب حسین وظفر نظام و چراغعلیخان چون دیگر سودی در همدستی با کوچندگان ندیدند جدا گردیده و هر یکی با دسته خود بجای دیگری رفتند. اما سالار ناصر و دیگران پیروی از کوچندگان کردند و با آنان بودند. این سالار ناصر و خاندانش زیان بسیار دیده‌اند و روسیان خانه ایشان را تاراج و ویران کرده‌اند و من امیداتم اکنون در کجایند، آیا زنده‌اند یا نه؟

اما امیر حشمت و همراهان او شب پنجشنبه را در یک دزی در آن پیرامونها برده و فردا از حسن آباد گذشته بورامین رفتند و ژاندارم و مجاهد باهم بودند. درورامین و مبارک آباد چند روز ایستادند تا برای گذشتن از کویر بسیج افزار کنند و چون کردند از آن راه، که کویر را یازده روزه پیمودند گذشته و از مهاباد سردر آوردند و آهنگ اسپهان کردند.

در کرماگرم این پیش آمد ها کابینه مستوفی بر افتاد و کابینه نوینی بسروزیبری فرمانفرما بروی کار آمد. وزیران نیز دیگر شدند و کسان نوینی از شهاب الدولی و صارم الدوله و سردار منصور و مشاور الممالک بوزیری رسیدند. از وزیران کهن سپهدار و علاء السلطنه در این کابینه بودند. این پیش آمد نتیجه تهی شدن تهران از تندروان، یا بهتر گویم از آزادیخواهان بود و فرمانفرما از هواخواهان بنام دودولت شمرده میشد. با اینهمه، گفتگوی پیمان که با انگلیسیان آغاز شده بود بجایی نرسید و چنانکه گفتیم پس از شکست ساوه و رباط کریم و دور شدن آزادیخواهان از پیرامون های تهران و دیگر انگلیسیان آنرا دنبال نکردند. دولت نیز تنها بنام بی یکسویی بس کرده و خاموش نشست.

این کابینه بیکیبار بدودولت گراییده و بکوچندگان و کارهای آنان ارج نگرارده و بان جز بادیده نافرمانی بدولت ننگریست.

اما کوچندگان چون بکاشان رسیدند بیش از چند روزی در آنجا نماندند و چون روسیان از پی میآمدند آهنگ اسپهان کردند. با روسیان در پیرامون کاشان نیز جنگی رو داد ولی زود پایان رسید و روسیان شهر را بدست گرفتند.

اسپهان را گفته‌ایم یکی از کانونهای شور و خروش میبود. زیرا از آغاز جنگ



جهانگیر آلمانیان در اینجا کوشیده و چند دسته هم با آنان همراهی نموده بودند : از یکسو حاجی آقا نورالله و دیگر ملایان بعنوان «اتحاد اسلام» و جهاد مردم را شورانیده و از یکسو دموکراتها بنام ایران خواهی و کینه جویی از دولت بجنبش برخاسته ، و از یکسو دسته ژاندارم با سر کرده سویدی خود با آزادی خواهان پیوسته بودند . از بختیاریان نیز یکدسته با اینان همدستی مینمودند . بدینسان در شهر شور و تکان بسیاری پیدا شده و در سایه کارندانی سردار اشجع حکمران شهر رشته کارها بدست دکتر پوژن و مسیو زایلر افتاد ، و اینان بکارهای بس شگفتی - از گرفتن سوار (مجاهد) ، و از برپا کردن دستگاه تلگراف بیسیم ، و تاراج کردن سرای هشت بهشت ، و پدید آوردن دسته آدمکشان ، و کشتن غریب خان (یکی از بستگان کونسولخانه روس) ، و کشتن رئیس بانک استقراضی ، و تیر انداختن بمستر کراهام کونسول انگلیس و کشتن یکسوار هندی از همراهان او و مانند اینها برخاسته بودند ، و در نتیجه اینها کونسولهای انگلیس و روس با همه بستگان خود بیرون رفته و شهر بیکبار با آلمانیان و هواخواهان آنان بازمانده بود .

کوچندگان و پرنس روییس و دیگران چون باینجا رسیدند پذیرایی نیکی دیدند و همه با هم یکی شدند و دست باز کرده به گرفتن پولهایی از توانگرانیکه به دشمنی آزادیخواهی یا بهواداری روسیان شناخته بودند و دیگر کارها برخاستند و از اداره دارایی با زور پول در یافتند . يك کار بد دیگرشان شکستن قفل بانک انگلیس و برداشتن پولهای آن بود که بایستی دولت تاوان آنرا پردازد و جز بدنامیش باز نماند شما اگر اینرا با رفتار مجاهدان آذربایجان که در جنگ سال ۱۲۹۰ با روسیان در تبریز بیانکهای روس و انگلیس دست نزدند و با همه تهیدستی و نیازمندی آنها را نگهداشتند بسنجید جدایی را که در میانه اینان - این درس خواندگان و پیش افتادگان - با آنانست يك خواهید دریافت .

در همین کوچ و کوشش نیز رفتار دو دسته از هم جدا میبوده و آنچه ناستوده بوده و کارها را بهم میزده جز رفتار این پیش افتادگان نمیبوده . از دیگران که ژاندارمها و مجاهدان باشند بدی کمتر دیده می شده . برای گواهی تلگرافی را که در همین

هنگام از اسپهان رسیده و در روزنامه های تهران چاپ کرده اند می آوریم .

«امیر حشمت آذربایجانی و منتصرالدوله که با عده سواره و پیاده بخالد آباد آمده وارد اصفهان شده خیلی بطور انتظام خود و همراهانش رفتار می نمایند با آنکه مذکور است هزار نفر متجاوز سواره و پیاده همراه دارند در شهر مثل آنست که احدی داخل نشده و یکشاهی بکسی اجحاف و تعدی نمیشود . سی و چهار قاطر برای بنه و همراهان کسر دارند حکومت جلیله بفرمایشی قدغن کرده اند کسری قاطر را برای آنها حاضر و کرایه نمایند که آدمهای خودشان شخصاً مزاحم مکاری نباشند» .

مستوفی پیش از برافتادن سه تن از نمایندگان مجلس سوم را بعنوان فرستادگی روانه ساخته بود که با کوچندگان گفتگو کرده آنان را بیازگشت خرسند گردانند . اینان در قم بکوچندگان نرسیدند و در کاشان هم نرسیدند و از دنبال آنان تا اسپهان آمدند و در اینجا پیام دولت را رسانیدند . پیداست که پذیرفته نخواستی بود و آقای صور اسرافیل که یکی از آن سفرستاده بود در اسپهان ماند و بکوچندگان پیوست . چنین میگویند در این شکستها و بیش آمدها کمیته دفاع ملی که از آن دموکراتها بود ناتوان گردیده و این زمان کارها بیشتر در دست مدرس و همراهان او بوده در اینجا هم با چراغعلیخان و رضا جوزانی و جعفرقلی ( که این دو تن از سران راهزنان و دزدان بودند ) پیوستگی در میان بود و آنانرا بهمدستی و همراهی میخواندند و رویهمرفته نیرو کم نمیداشتند ولی چون در اینجا ماندن نمیخواستند دسته دسته بیرون میرفتند و از راه بختیاری و لرستان روانه میشدند .

بسیاری از بختیاریان و مردم اسپهان نیز با آنان همراهی مینمودند در اینمیان چون بیم از آمدن سپاه روس می رفت مردم سخت می ترسیدند ، بویژه پس از آنکه سردار اشجع نیز از شهر گریخت . حاجی آقا نورالله و دیگران از ملایان و سران شهر بفرمانفرما تلگراف فرستاده و درخواستند که روسیان آهنگ آنجا نکنند و پیداست که نتیجه نخواستی داد .

سپاه روس از کاشان روانه گردیده و مردم چشم براه ایشان میداشتند . در اینمیان در نیمه های اسفند ناگهان چراغعلیخان و رضا و جعفرقلی با دسته های خود همراهم

کسانی از کارکنان آلمانی شهر درآمدند و اداره حکمرانی و دیگر اداره هارا بگرفتند. این نقشه آلمانیان بود که شهر را از افتادن بدست سپاه روس نکه دارند ولی بخواست خود نرسیدند و دو روز دیگر سپاه روسی رسیده و در جنگیکه برخاست به چراغعلی و یاران او چیره درآمدند و آنانرا از شهر بیرون راندند. بدینسان اسپهان بدست روسیان افتاد.

چراغعلی خان و دیگران بخواك بختیاری گریختند. اما کوچندگان و همراهان ایشان از راه لرستان و خرم آباد باسختی ها و جنگها خود را تا بقصر شیرین رسانیدند و عثمانیان پیوستند. در این هنگام کار بزرگتر گردیده و نظام السلطنه مافی که والی بروجرد بود با یکدسته از همراهان بکوچندگان پیوسته و بکروان شاهان آمده بود، و چنانکه گفته ایم اینجا نیز یکی از کانون ها بود و ایلها و دیگران در اینجا می بودند.

اینست آنچه ما از داستان کوچندگان بدست آورده ایم. بازمانده داستان کوچ ایشان و سرگذشت هر یکی را چون درجایی نوشته اند و از زبانها نیز درستش بدست نیاید ما از آن چشم میپوشیم. آنچه باید گفت اینست که اینان که بیشترشان پاکدلانه یا باین راه گزارده و خواستشان جانفشانی بود و با آنهمه زیان و آسیب که میدیدند پشیمانی نمی نمودند چون از مرز گذشتند و در بغداد و دیگر جاها با سران عثمانی و دیگران بگفتگو نشستند خامی کار خود را آترمان فهمیدند. زیرا دیدند کارشان نه با آلمانیان بلکه با عثمانیان است و از آنان نیز سردیها بسیار دیدند.

باز جای خشنودی بود که عثمانیان در آن زمستان در عراق بانگلیسیان فیروز آمده و ژنرال تاوژند را که از فاو تاتیسفون (نزدیکی بغداد) پیش آمده بود در همانجا شکسته و باز پس گردانیده بودند و در کوت العماره گرد او را فرا میگرفتند و از هر باره کارها امید آور بود، و فرمانده سپاه آنان در عراق فون درگولتس پاشای آلمانی سیاستی که آلمانیان در زمینه شورانیدن ایرانیان و کشانیدن دسته های سپاه روس از قفقاز و دیگر جاها باینجا دنبال میکردند آشنا بود و بکارهای پرنس رویس و دیگر آلمانیان که در ایران انجام داده و کوچندگان را شورانیده بودند با دیده خشنودی مینگریست.

و این بود دسته هایی از سپاه عثمانی را برای یاری ژاندارمها و دیگران بایران فرستاده بود و با کوچندگان نیز پذیرایی دریغ نکفت. اگر اینها نبودی کوچندگان از آنجا رانده و از اینجا مانده شده و بحال بدی افتادندی. ما رسا همه ارجیکه بجوش و جنبش آنان گزاردیم و در برابر دیگران که باز نشسته اند باینان برتری دادیم از گفتن این باز نمی ایستیم که در گراییدن به ییکانگان و ساده دلانه خود را بآنان سپردن کار بسیار بدی کرده اند.